

شناخت خداوند

موضوع بحث، بررسی خطبه ۱۸۶ از نهج البلاغه با شرح محمد عبده یا خطبه ۲۲۸ با شرح مرحوم فیض الاسلام می باشد. در این خطبه، حضرت امیر(ع) درباره شناخت خداوند و صفات و افعال باری تعالی بحث کرده است که در قسمتهای گذشته، مطالبی را در این رابطه بیان نمودیم.

در بحث گذشته، فرمایشات حضرت پیرامون این مطلب دور می زد که خداوند همانگونه که قادر است موجودات را از کتم عدم به عرصه وجود بیاورد، بی گمان قدرت دارد که این موجودات را پس از پیدایش، متلاشی سازد و از بین ببرد «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ قَطَوَاتٍ بِيَمِينِهِ» (و در پایان بحث به اینجا منتهی شد که خداوند نابود کننده اشياء و موجودات است پس از پیدایش آنها تاجانی که هست آنها نیست گردد و مانند طوماری که نوشته ها را درهم می پیچد، تمام زمین و آسمان و افلاک و کهکشانها و سیارات درهم پیچیده شوند بنحوی که گویا وجودی در اصل نداشته اند «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِكُتُبٍ». و اکنون به دنباله بحث:

«وليس فناء الدنيا بعد ابتدائها بأعجب من انشائها»

واختراعها».

ونابودی دنیا پس از ایجاد و آفرینش آن، شگفت تر از ایجاد آن از عدم و پدیدار شدنش نمی باشد.

نابودی جهان

ممکن است کسی اشکال و اعتراض کند که چگونه خداوند، این عالم را فانی و نابود می سازد؟ اولاً باید توجه داشت که این سؤال در مورد فضای آسمانها و زمین و ستارگان و خورشید جادارد و گرنه متلاشی شدن و فناء انسانها و حیوانات و درختان، یک امر محسوسی است که همه آن را مشاهده می کنیم، و اگر اشکالی باشد در مورد فناء کل طبیعت است.

ثانیاً: حضرت در پاسخ چنین اشکالی می فرمایند: نابودی و ویرانی جهان آفرینش، هرگز دشوارتر و سخت تر از ایجاد و ابداع آن نیست و آن خدائی که می تواند جهان ماده را از عدم، ایجاد و خلقت نماید، می تواند آن را نابود و متلاشی سازد، همچنان که می تواند دگر بار آن را به حالت اولیه بازگرداند.

البته همان گونه که گفتیم: این اشکال از نظر علم امروز

... وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

الَّذِي بَعَثْنَا مِنْهُ آيَاتِنَا بِمَا نَكْتُمُ مِنَ الْآيَاتِ وَأَمْحِجُ بِهَا الْأُمَمَ وَتُفَاكِرُ فِيهَا
كَيْفَ وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَبَهَائِمِهَا ، وَمَا كَانَ
مِنْ تُمْرِهَا وَسَائِمِهَا ، وَأَصْنَافِ أَسْنَانِهَا وَأَجْنَاسِهَا ،
وَمُتَبَدِّلُ أُمَّمِهَا وَأَكْبَارِهَا عَلَى إِخْدَاتٍ بَعُوضَةٍ تَأْتِيكَ
عَلَى إِخْدَاتِهَا ، وَلَا عَرَفْتَ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَيْكَ لِإِجَارِمَا ،
وَلَكَمْ كَرِهْتَ عُقُولَنَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَتَأَمَّنْتَ ، وَتَجَرَّبْتَ ثَوَامَنَا وَتَأَمَّنْتَ
وَرَجَعْتَ خَائِسَةً حَيَبَةً ، غَارِقَةً بِأَنْهَا مَفْهُورَةٌ ، مُتَقَرِّمَةٌ
بِالْجَنِّزِ عَنِ إِتْنَا بِهَا ، مُذْنِبَةً بِأَضْعَفِ عَنِ إِتْنَا بِهَا .

شگفتی آفرینش

حل شده است زیرا ثابت شده که در همین نور افشانی خورشید، ذرات آن است که جدا می شود و روزی ممکن است این انرژی پایان پذیرد و خورشید از نور افشانی باز بماند.

«وکيف ولو اجتمع جميع حيوانها من طيرها وبهائمها».
چگونه! وحال آنکه اگر اجتماع کنند تمام جانداران
وزندگان دنیا از پرندگان و چهار پایان...»

در این جمله حضرت، نکته ای وجود دارد و آن عبارت است از اینکه حضرت درباره موجودات عالم ماده، لفظ «دنیا» را به کار برده است. دنیا در لغت بمعنای پست و منحط است.

در اینجا، حضرت مثالی برای آفرینش می زنند و شگفتی آفرینش و خلقت را در پیدایش پشه ای کوچک، به مثال می آورند تا برای همگان روشن شود که ابداع و اختراع موجودات چقدر مشکل و دشوار است.

دنیا را که جزئی از عالم است، به این جهت دنیا به آن می گویند که نازلترین عوالم وجود می باشد. بدن ما تا در دنیا و عالم ماده است از حیث وجود، منحط است و لذا با مُردن، فانی و متلاشی می شود و از بین می رود ولی وقتی نفس ناطقه ما - آن چیزی که شخصیت ما به آن است - از این عالم ماده به عالم برزخ و عالم آخرت منتقل شود، آنجا دیگر دنیا و انحطاط وجودی نیست. بدن ما دنیا است اما روح ما جزء دنیای فانیه نیست که متلاشی شود و از بین برود. «وان الدار الآخرة لهي الحيوان»^۳. و همانا دار آخرت، همه اش حیات و زندگی است. پس «فنا شدن» و مفقود شدن که در عبارت حضرت، آمده است، فقط مربوط به دنیا و عالم ماده می باشد.

جالب اینجا است که حضرت از آن همه موجودات بزرگ و شگفت انگیز عالم ماده، سخنی بمیان نمی آورند و تنها خلقت یک پشه یا مگس را به رخ جهانیان می کشند تا ثابت شود که از بین بردن جهان، هرگز مشکل تر از آفرینش آن نیست. البته بحث در مشکل و مشکل تر یا آسان و آسان تر برای تقریب اذهان است و گرنه برای خدای متعال فرق نمی کند، چه یک مگس را ایجاد نماید و چه تمام عوالم وجود را و چه یک پشه را از بین ببرد یا تمام آسمانها و زمین را.
حضرت می فرماید: اگر تمام جانداران و حیوانات - که انسان هم یکی از آنها است - دست بدست هم بدهند، هرگز نمی توانند

سائم: سام، سومأ و شوامأ: خرج الى المرعى. یعنی گوسفند یا هر حیوان دیگری به سوی چراگاه روانه شد. و سائم، حیوانی است که به چرا رفته است.

«وأصناف أسنخها وأجناسها».

و انواع و اقسام گوناگون آن حیوانات و جانداران...

حضرت، در این جمله به تمام تیره‌ها و جنس‌ها و انواع مختلف جانداران اشاره فرموده‌اند. نوع و سنخ به یک معنی است و اما «جنس» در اصطلاح منطبق به معنای عامی است که زیر آن انواع است مانند حیوان که جنس است برای انسان و شتر و... وزیر هر نوع، اصناف است مانند انسان که اصناف سیاه و سفید و مرد و زن دارد ولی در لغت، جنس بمعنای منطقی آن نیست.

بنابراین ممکن است مراد از اجناس در اینجا همان اصنوخ باشد و عطف عطف تفسیری باشد یعنی همه اصناف هر نوع از انسان و شتر و...
 «و متبلدة أممها و أكیاسها»

و آن دسته از ملت‌ها که کودکانند و آن دسته که زیرک و باذکاوتند.

متبلدة: بلادت یعنی کودنی و کم‌ذهنی، در صورتی که نقیض آن اکیاس جمع کتیس بمعنای قیطن وزیرک می‌باشد. امم: جمع امت بمعنای ملت و گروه و دسته است. می‌گویند معمولاً انسان هائی که در مناطق معتدل زندگی می‌کنند، باهوش ترند از آنها که در منطقه‌های بسیار گرم یا بسیار سرد به سر می‌برند. همچنین که برخی دیگر از شرایط جوی از قبیل رطوبت و خشکی نیز در بلادت و زیرکی نقش دارند.

«علی احداث بعوضه ما قدرت علی احداثها»

(تمام این جانداران اگر اجتماع کنند) برای ایجاد پشه‌ای، نمی‌توانند آن را ایجاد نمایند.

اگر تمام حیوانات از پرندگان و چرندگان و درندگان و تمام انسانها چه با هوش‌ها و چه کودکانها و خلاصه همه جانداران

بدون استفاده از مواد و ذرات عالم، یک پشه ناتوان را ایجاد کنند و بی‌گمان در برابر خلقت یک پشه کوچک، چاره‌ای جز اظهار عجز و ناتوانی ندارند.

ممکن است کسی از تخم مرغ، مرغی را به وجود آورد ولی اولاً - آن تخم مرغ مخلوق خداست و ثانیاً - آن شرایطی که بتوان تخم مرغی را به مرغ مبدل کرد از حرارت و اکسیژن هوا و دیگر شرایط، نیز همه مخلوق خداوند است. ولی ابداع و اختراع یک موجود و آن را از کتم عدم به عرصه وجود آوردن، بدون استفاده از مواد جهان برای هیچ کس ممکن نیست.

بهائیم: جمع بهیمه است و آن را به این دلیل بهیمه گفته‌اند که صداهای آنها برای ما مبهم است.

«وما كان من فراعها و سائمها».

و آنچه را شها به طویله باز می‌گردانند و آنچه از حیوانات که در بیابان‌ها می‌چرند.

در ضمن شمردن جانداران، حضرت اشاره می‌کنند به حیواناتی که در آغل و طویله مشغول استراحت شده‌اند و همچنین حیواناتی که برای چریدن به صحرا و بیابان برده می‌شوند. فراع: هم اسم مفعول و هم اسم مکان از کلمه «اراع» است. هنگامی که شترها و دیگر حیوانات اهلی را برای استراحت به طویله بساز می‌گردانند، می‌گویند: «أرحت الابل» یعنی شترها را آسایش دادم و به آغل برای استراحت آوردم. اسم مفعول این واژه «فراع» می‌باشد یعنی شتری (یا حیوان اهلی دیگری) که در خوابگاه برای استراحت آورده شده است. و همچنین به محل استراحت و خوابگاه نیز «فراع» می‌گویند زیرا اسم مکان مزیدفیه بروزن اسم مفعول است. بنابراین کلمه «مراع» راهم می‌توان بجای اسم مفعول و هم به جای اسم مکان بکاربرد.

مکانی که آنجا نیز مخلوق آفریدگار است، با شرایط و حرارت خاصی که آن نیز جزئی از آفرینش است، می‌گذارد و پس از گذشت زمان، تخم مرغ‌ها مبدل به جوجه می‌شوند. پس خالق این جوجه‌ها، آن شخص نمی‌باشد بلکه خدا است و آن انسان، کاری جز حرکت نداشته است.

«ولتخیرت عقولها فی علم ذلک وتاهت»

و خردهاشان در دانستن آن، حیران و سرگردان خواهد شد.

هر چه در آفرینش پشه مطالعه می‌کنند، عقلشان بجائی نخواهد رسید چرا که آفرینش این پشه ریز از فیصل هم مهمتر است برای اینکه بیشتر اعضا و جوارح فیصل را به اضافه دو بال دارد. همین پشه ریز دارای مغزی است که خداوند در آن مغز بسیار ریز، هوش قرارداده تا بتواند منافع خود را تشخیص دهد. مثلاً خونی که زیر پوست شما است، یکی از مواد غذایی بسیار با ارزش برای پشه است، لذا با دقت خودش مسامات بدن را پیدا می‌کند و تلمبه‌اش را در پوست وارد می‌کند که خونها را از بدن بکشد.

خلاصه حضرت می‌فرماید: تمام عقول و خردهای انسانها و حیوانات سرگردان‌اند در آفرینش شگفت این حشره ریز و نا توان و نمی‌توانند بدانند که چه ریزه‌کاریهایی با چه دقت در آن به کار رفته است.

تاه بته: بمعنای تحیر و سرگردانی است. وعطف آن بر تحیرت عطف فیسری است.

«وعجزت قواها وتناهت».

و نیروهاشان عاجز و مانده می‌شوند.

هر چه این دانشمندان وقت بیشتری را برای بدست آوردن راه رسیدن به آفرینش پشه، صرف کنند و زحمت افزونتری را در این زمینه بکشند، نه تنها نتیجه‌ای برای آنها حاصل نمی‌شود که تمام نیروها و قواشان نیز خسته و مانده می‌گردد و به بن بست می‌رسد.

«ورجعت خاصه حسیرة»

و با خستگی و خواری از تصمیم خود باز می‌گردند.

عالم، بخواهند یک پشه ناتوان کوچک را بدون استفاده از شرایط موجود که همه‌اش مخلوق خداوند است. از کتم عدم ایجاد کنند، بر آن ناتوان و عاجز خواهند بود.

«ولاعرفت کیف السبیل الی ایجادها».

و نخواهند دانست که چگونه است راه رسیدن به آفرینش آن.

ناتوانی موجودات

آری! این همه سلاطین و مقتدرین و جباران روزگار با هر چه نیرو و توان دارند و با استفاده از تمام فیزیکدانان و شیمیدانان و دانشمندان مختلف و با بهره‌گیری از دیگر جانداران عالم وجود، نه تنها نمی‌توانند پشه‌ای ریز و ناتوان را ایجاد کنند که حتی نمی‌دانند راه رسیدن به این آفرینش چیست و چگونه ممکن است به آفرینش دست یابند!

همانگونه که مکرر گفته‌ایم: انسان و حیوانات در عالم ماده هیچ فعالیتی جز حرکت ندارند. یعنی از آنها هیچ کاری جز حرکت بر نمی‌آید؛ آن بتائی که ساختمان را با آن همه زیبایی و ظرافت می‌سازد، خیال نشود که این بتا و معمار، ساختمان را از کتم عدم به عرصه وجود آورده، بلکه او کاری جز حرکت و جابجائی انجام نداده است. کار آن معمار منحصر می‌شود در اینکه آهن، گچ، سیمان، آجر و سایر مصالح ساختمانی را که خداوند آفریده است، از جایی به جایی دیگر انتقال دهد و روی هم بچیند و با همان اعضای بدنش که خداوند آفریده است، در حرکت و جابجائی آن مصالح فعالیت کرده تا به آن شکل و ریخت در آورده است.

مخترعی که هواپیما را اختراع می‌کند، او نیز کاری جز حرکت انجام نداده است، زیرا آهن و آلومینیوم و سایر مواد اولیه‌ای که در ساختن هواپیما به کار می‌رود، در قالبهای مخصوصی می‌ریزد و با فکر خدادادیش آنها را به این صورت کنار هم می‌گذارد.

آن کسی که جوجه کشی نیز می‌کند، کاری جز حرکت انجام نمی‌دهد؛ او تخم مرغ‌ها را که مخلوق خدا است، در



پشه چو پیرشد بسزند بسیل را با همه تندی وصلابت که او است
 بنابراین نباید پشه را نادیده گرفت که هر چند کوچک باشد؛
 اگر از سوی پروردگار مأموریت یافت، نمرود با آن عظمت را از
 پای در می آورد. شاعر عرب می گوید:

لا تحقرن صغیراً فی عداوته ان البعوضة لدمی مقلدة الاعد
 دشمن را هرگز در دشمنیش کوچک مشمار، چه یک پشه
 ناتوان، چشم شیر ژیان را زخمی می سازد.

«مقررة بالعجز عن انشائها»

اعتراف به ناتوانی در ایجاد پشه دارند.

در حالی که تمام نیروهای بسیج شده، در نتیجه کارهایشان
 اعتراف خواهند کرد که مقهور اراده حق اند، همچنان اقرار و
 اعتراف می نمایند که از آفریدن و ایجاد کردن آن پشه ناتوان،
 عاجز و ناتوانند.

«مذعنة بالضعف عن افنائها»

و اقرار می کنند که برای از بین بردن آن نیز ضعیف اند.

اینان نه تنها توان ایجاد پشه ای را ندارند که در از بین بردن
 آن نیز ضعیف اند. حضرت نفرموده است ناتوانند زیرا انسان با
 وسایلی می تواند آن را از خود براند یا از بین ببرد ولی ضعیف و
 کم توان است یعنی اگر وسیله ای نداشته باشد، نمی تواند آن را
 از بین ببرد. این پشه کوچک دارای دوبرال است که بمحض
 احساس خطر، از میدان فرار می کند و خود را از مرگ نجات
 می دهد، ولی همین که احساس آرامش کرد، باز ممکن است
 بازگردد و اذیت و آزار خود را از سر گیرد. خلاصه بزرگترین
 سلاطین و رؤسای جمهور اگر گرفتار پشه ای شدند، قدرت
 نمائی هایشان هیچ تأثیری نخواهد داشت چرا که در برابر این
 مخلوق ریز پروردگار درمانده و ضعیف اند.

ادامه دارد

۱- سوره زمر- آیه ۶۷

۲- سوره انبیا- آیه ۱۰۴

۳- سوره عنکبوت- آیه ۶۱

آن موجودات بی شماری

که برای آفرینش پشه گردهم جمع شده اند،

پس از رنج فراوان، در نهایت خستگی و باحالی زار
 و پیرشان، باذلتی افزون از نقشه خود دست برمی دارند و نسبت به
 تصمیمی که در مورد آفرینش پشه گرفته اند، نادم و پشیمان شده
 و اظهار ناتوانی و عجز در برابر اعجاز خلقت می کنند.

حسیر: یعنی خسته و حسر بمعنای خستگی است.

«عارفة بأنها مقهورة»

در حالی که همه آگاهند به اینکه مقهور اراده حق هستند.

مقهور اراده حق

همه موجودات، مقهور و مسخر اراده پروردگارند. بزرگترین
 شخصیت ها و نیرومندترین جباران روزگار در برابر اراده خداوند،
 کوچکترین فعالیت و حرکتی نمی توانند داشته باشند. نمرود با آن
 همه جبروت و قدرت مادی که ادعای الوهیت! می کرد، در برابر
 پشه کوچک و ناتوانی چنان بیچاره شد که آن پشه او را از پای در
 آورد و نمرود با تمام نیروهای کمکی که داشت، نتوانست خود را
 از دست پشه رها سازد.

راجع به توان و نیروی فوق العاده پشه، نوشته اند که یکی از
 سلاطین وقتی می خواست دشمنانش را شکنجه کند، دستور
 می داد آنها را برهنه کنند و درجانی که پشه ها جمع شده بودند
 بیاندازند. پشه ها آنقدر او را نیش می زدند تا از بین می رفت.
 شاعری به همین مناسبت چنین می گوید:

لا تستخفن النفس بعداوة ابدأ وان كان العدو ضعیلاً
 ان القذى يؤذي العيون قليلة ولرئما جرح البعوض الضعیلاً
 دشمن را هر چند که ضعیف و ناتوان باشد، کوچک مشمار
 زیرا خاشاکی که در چشم می رود هر چند کوچک باشد، چشم
 را بسیار اذیت می کند همچنان که پشه با آن همه ریزی، ممکن
 است قیل با آن ضخامت و بزرگی را آزار دهد و زخمی سازد.